

اسقف



١

k k k "j f U b W h \ c : j W W t a

که اسقف به هنگام برگزاری آیین مقدس بر تن می کند معنی خیلی دقیقی دارد که سمبل و نماد محبت مسیح است که بایستی برگزار کننده آیین مقدس را دربرگیرد. ولی درباره معنای هر لباس یادت باشد که لباس در درجه اول نشانه مسئولیت و افتخار نیست: لباس نه تنها برای محافظت از سرما بلکه برای مقاومت در برابر ضربات نیز است: معنای آن را در عهد جدید غالباً در زمینه مبارزه علیه شریر باید جستجو نمود. حضرت پولس رسول به مسیحیان یادآوری می کند:

«خلاصه ای برادران من در خداوند و در توانایی قوت او زورآور شوید، اسلحه تمام خدا را بپوشید تا بتوانید با مکرهای ابلیس مقاومت کنید... پس کمر خود را به راستی بسته و جوشن عدالت را دربر کرده بایستید و نعلین استعداد انجیل سلامتی را در پا کنید و بر روی این همه سپر ایمان را بکشید که به آن بتوانید تمامی تیرهای آتشین شریر را خاموش کنید و خود نجات و شمشیر روح را که کلام خداست بردارید...»
(افسیان ۶: ۱۰-۱۷)

به نظرت آیا می توانیم معنای لباس برگزار کنندگان آیین مقدس را در زمینه جنگ بیابیم؟

جوان: تا حالا به آن فکر نکرده ام. اسقف من شباهتی به چتر باز ندارد.

اسقف ؟

قسمت اول

اسقف، شبان کلیسای ما

پیر: عجله کن، قبل از اینکه مراسم شروع بشود داخل شویم! بیا برو جلو. جوان: هنوز وقت داریم، بین اسقف دارد تازه لباس مراسم را می پوشد. چه لباس عجیب و غریبی!

پیر: درست است ما دیگر به این نوع لباس و وسایل تزئینی عادت نداریم. اینها نشانه هایی هستند که به ما یادآوری می کنند اسقف کیست. ولی راستی برای تو، اسقف چه کسی است؟ جوان: راستش را بخواهی به نظرم اسقف شخص عجیبی است که کمر بند قرمز و دامن می پوشد، ریش دارد و گاهی اوقات عصا به دست می گیرد، شخصیت بزرگی که بسیار جدی است و من کمی ازش می ترسم، اما این یکی دوست خودم است.

پیر: منظورت از دامن همان «سوتن» یا قبا و پیراهن دراز است که لباس سنتی خادمین کلیسا است و همینطور لباس پزشکان و قضات زمان قدیم بود. در واقع لباس کسانی بود که به جامعه خدمت می کردند و اسقف به مناسبت هایی آن را می پوشد. اما اگر منظورت ردایی است

باشد برمی شمارد. وسایلی که «خود نجات» نیز شامل آنهاست (افسیان ۱۷:۶). از ترکیب پوشش افراد تقدیس شده برای خدا و کلاهخود مبارزین، کلاه بلند اسقفی یا سایر وسایل پوششی مخصوص اسقفان به دست آمده اند.

اسقفان که راهبانی تقدیس شده برای خداوند هستند توسط روح القدس مسح شده اند تا در پیشاپیش قوم خدا با قدرتهای شریب مبارزه نمایند.

عصا نشانگر این است که اسقف بر جای مسیح یعنی یگانه شبان بزرگ تمامی گله ایستاده و می بایستی با همان قدرت و ملایمت جماعت را رهبری نماید.

اسقف همچنین صلیبی بر گردن می آویزد به این معنی که وی بایستی همان طور که مسیح خادم بود خادم باشد و جانش را در راه کسانی که به وی سپرده شده اند فدا کند.

جوان: تو می گویی که اسقف خادم است ولی وی در کلیسا بر جای مخصوصی می نشیند که مانند تخت پادشاهان است!

پیر: البته. ولی این تخت از آن عیسی خواهد بود زمانی که در جلال به میان ما بازگردد. عیسی این تخت را با گذرش یعنی صلیب، رستاخیز و صعودش کسب نمود. اگر اسقف اکنون بر جای مسیح نشسته به این خاطر است که وی نشانه حضور مسیح پیروز در میان کلیسایش است، کلیسایی که به صورت کاروانی در این دنیا هنوز متحمل آزمایشات

پیر: من هم مثل تو فکر می کنم اما موضوع مبارزه با شریب است! از نزدیک به موضوع بپردازیم! امیدوارم کمر بند قرمز اسقف جهت بیان اهمیت شخص در بردارنده آن نباشد. بعضی ها می گویند که رنگ آن یادآور سرخی خون شهدای بیشمار کلیسای ما در سرزمین فارس است. به همین خاطر پاتریارک نیز کمر بند قرمز بر تن می کند.

ریش یادآور آن است که کشیش و از او بالاتر اسقف، خادم یگانه استاد یعنی آن قدیم الایام که پر از حکمت و عطا کننده روح است می باشد و بدین طریق می تواند شاگردان را به سوی کمال حقیقت راهنمایی کند.

اسقف همچنین کلاه بلند نوک دار بر سر می گذارد. این کلاه در زمان قدیم به شخصی که آن را بر سر می گذاشت چنانچه رئیس جامعه ای بود یادآوری می کرد که خود وی نیز تابع یگانه استاد بوده و بایستی از وی اطاعت کند. به هر حال به نظر می رسد که این کلاه بلند اسقفی ترکیب تکامل یافته ای از دو نوع کلاه دیگر باشد. در قرن پنجم میلادی راهبان و راهبه هایی که برای خدا تقدیس شده بودند فقط فرق سر خود را می پوشانیدند و امروزه این رسم هنوز هم وجود دارد، از طرف دیگر کاهنان اعظم یهود پوششی بر سر می نهادند که شبیه کلاهخود بود و ورقه ای فلزی بر پیشانی آن قرار داشت. چنین کلاهخودی بیانگر نجاتی بود که خدا به برگزیده خود عطا کرده بود (اشعیا ۵۹:۱۷). در عهد جدید حضرت پولس رسول وسایلی را که فرد مسیحی بایستی در مبارزه اش علیه شریب داشته

انسانیت ما و با متولد شدن در میان انسانها با همه ما پیمان بست: این است عروسی وی. و این پیمان را با خون خود بر روی صلیب مهور کرد و کلیسا را عروس خود قرار داد. او با یک قوم ازدواج کرده است!

جوان: چه جشنی، چه ازدواجی، آن هم از طریق صلیب!
 پیر: آیا ازدواج انسان اول یعنی آدم را به خاطر می آوری؟ خدا گفت: «خوب نیست که آدم تنها باشد پس برایش معاونی موافق وی بسازم... خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخت و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد. و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد. و آدم گفت همانا این است استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم!... از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد پیوست». (پیدایش باب ۲). بدینسان پدر آسمانی خواست تا عیسی در عمق ناتوانی مرگ ما غوطه ور شود و از پهلوی نیزه خورده وی، مخلوقی جدید یعنی کلیسا فوران کند. به شمایل صفحه روبرو که نمایانگر فرورفتن مسیح به دنیای اموات است نگاه کن. این شمایل به «شمایل داماد» معروف است.

می شود و شهادت می دهد. اسقف به علت مسئولیت وظیفه ای که بر عهده دارد تجربه ای را که هر مسیحی باید در این دنیا بکند وی به طور واقعی تجربه می کند. یعنی تجربه راهی که به این تخت منتهی می شود که همانا راه صلیب است.

جوان: اسقف همچنین انگشتی بردست دارد، مگر ازدواج کرده؟
 پیر: البته، وی همانند مسیح ازدواج کرده زیرا خدا گفت: «خوب نیست که آدم تنها بماند».

جوان: ولی من شنیده ام که عیسی نه زن داشته و نه فرزندی!
 پیر: می دانی ازدواج یعنی چه؟ ازدواج عهدی است میان دو شخص متفاوت که تصمیم می گیرند تمامی زندگی خود را در محبت به شراکت بگذارند و در این محبت است که صاحب فرزندان می شوند و به لطف وفاداری والدینشان شکوفا می گردند.
 پس آیا مسیح ازدواج کرده بود؟ البته که نه، نه در معنای معمولی کلمه: عیسی که کاملاً مطیع پدر بود و کاملاً خودش را به همه انسانها داد نمی توانست فقط باعث خوشبختی یک زن باشد. به همین علت نیز صاحب فرزندی نشد. با این حال او تنها و مجرد و بی ثمر نماند.

جوان: پس با کی عروسی کرد؟
 پیر: با ما همه انسانها، او که پسر یگانه پدر آسمانی بود با بعهده گرفتن

و خویشان را برای آن داد تا آن را به غسل آب
به وسیله کلام طاهر ساخته تقدیس نماید
تا کلیسای مجید را به نزد خود حاضر سازد
که لکه و چین یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشد
بلکه تا مقدس و بی عیب باشد».

(افسیان ۵: ۲۵-۲۷)

کلیسای سریانی شرق در دعایی چنین می سراید که سرود تو و هر
ایمانداری است که در برابر این راز عظیم محبت قرار می گیرد:

«کلیسایت تو را می سراید:

متبارک باد آنکه به فرزندانم بهشت را عطا نمود!

«عیسی، ناظر زنده و قدوس، فرزند اسرارآمیز حضرت تعالی

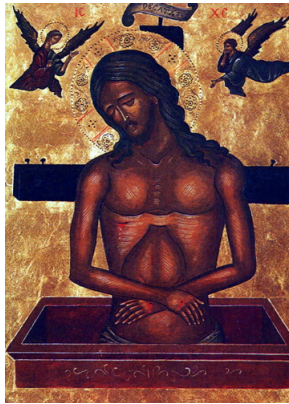
پایین آمد و با خون گرانبهای خویش

با من ازدواج نمود،

من، کلیسای ملتها (امتها).

«کدامین داماد به جز خداوند، تا حال برای عروستش مرده؟

و چه عروسی تا حال داماد مصلوب برگزیده؟



شمایل «داماد»

جوان: ولی چه همسر عجیب و غریبی!

پیر: کلیسا که در محبت این داماد عجیب و یگانه غوطه ور و مملو از

رحمت وی می باشد می تواند با محبتی همسان یعنی عطیه

روح القدس به این محبت پاسخ دهد... آیا تعمید را به خاطر

می آوری که طبق نظر پولس رسول شکل جدید عروسی است؟

«ای شوهران زنان خود را محبت نمایید

چنانکه مسیح هم کلیسا را محبت نمود

جوان: یادم می‌آید ولی این چه ربطی به انگشتی اسقف دارد؟
 پیر: غالباً درست است، انگشتی اسقف یادآور آیین نامزدی است و اگر دوست داری با هم دعایی را که کشیش هنگام برکت دادن انگشتی نامزدی می‌خواند مرور کنیم. این دعا ما را یاری خواهد کرد تا معنای انگشتی اسقف را بر طبق کتاب مقدس بهتر به خاطر آوریم. دو معنای انگشتی بیشتر جلب توجه خواهند کرد: وفاداری به پیمان و قدرت بر تمامی اموال پادشاه:

«ای مسیح، نامزد حقیقی،

وفاداریت را بر پرستندگان

با انگشتی شناسانیدی.

با فیض خود این انگشتی را که به نامزد می‌دهیم برکت ده
 و قبول کننده آن را مملو از شادی و وجد نما.

تامار با انگشتی به یهودا، وفاداری به عهد را یادآوری نمود،
 با انگشتی، قدرت بر مصر به یوسف داده شد.
 با انگشتی پادشاه و بزرگان بابل، وفاداری دانیال نمایان شد.
 بدینسان این انگشتی وفاداری را آشکار
 و تاجران را بزرگ نمود.
 به لطف آن، یوسف بر کالسه‌ای برده شد
 و دانیال پر از افتخار، در برابر پادشاهان قرار گرفت.

«چه کسی خوشن را هدیه همسرش نموده،
 مگر آن کس که بر صلیب مرد
 و با زخمهایش پیمان زناشویی را مهر نمود؟»

«چه کسی تا به حال دیده، عروس در جشن عروسیش
 در حالی که نزد داماد است
 او را در بغل می‌فشرد تا تسلی یابد؟»

«در چه میهمانی و در چه جشنی

از میهمانان با تن داماد

در لفاف نان پذیرایی می‌شود؟»

جوان: درک کردنش مشکل است ولی زیباست! فقط از زمان صعود به
 بعد که داماد عزیمت نمود عروس بیوه مانده است.
 پیر: بهتر است بگوییم کلیسا عروس وفادار است که منتظر بازگشت
 داماد محبوب خود می‌باشد. گرچه داماد نامرئی است ولی آیا غایب
 است؟ او که روح القدس را در شادی و آزمایش، وفاداری را در
 انتظار و در شهادت نیرو را به کلیسا یعنی عروس خود عطا می‌کند...
 درست است که از نظر چشمان انسانی ما نامرئی است ولی قلب ما مانند
 قلب شاگردان عموآس قبل از آنکه حضور مسیح را در نشانه‌هایی که
 به آنها داد یعنی کلامش و نان تقسیم شده باز شناسند می‌سوزد.

و آنان نیز از هر گونه برکتی متبارک شوند
باشد که پدر و پسر و روح القدس چنین عطا کنند
اکنون و تا ابدالابد! آمین

جوان: البته دعای بسیار زیبا و عمیقی است: همه اشارات به کتاب مقدس را نفهمیدم. اما از موضوع خیلی دور شدیم!
پیر: اصلاً و ابداً دور نیستیم! اسقف که بر تخت سلطنت مسیح نشسته و انگشتی داماد را در دست دارد ضامن کلام و واقعیت نشانه‌ها و رازهایی است که به کلیسا عطا شده‌اند.
اسقف که مجرد می‌باشد بدین دلیل انگشت بر دست دارد که نشانهٔ حضور دامادی است که می‌آید... حال بهتر می‌فهمی چرا در کلیساهای قدیم رسم بر این شد که اسقفان را از میان افرادی که در تجرد برای ملکوت خدا تقدیس شده بودند انتخاب کنند؟
خوب با ایمان به اسقف نگاه کن: آیا با لباسهایی که می‌پوشد، اعمالی که انجام می‌دهد و سخنانی که در طی آیینی که سرپرستی می‌کند می‌گوید می‌توانی حضور مسیح، این پادشاه پیروز و نامزد مملو از محبت را کشف نمایی؟ اگر به علامت احترام دستش را می‌بوسی، بدان که بدین طریق معجزاتی را که خدا در شخص اسقف برای ما انجام می‌دهد احترام می‌کنی.
به شمایل مسیح که در جلال نشسته و ما را برکت می‌دهد نگاه کن: آیا اسقف طی مراسم آیین مقدس شبیه مسیح نیست؟

با این انگشتی، کلیسای مقدس نامزد داماد آسمانی شد
و تن و خون مسیح را جهت بخشش گناهان دریافت نمود.

با این انگشتی، سارا نامزد ابراهیم ایماندار
و پدر تمامی ایمانداران گردید.
با این انگشتی، رفقه نامزد اسحاق شد،
و راحیل نامزد یعقوب
با این انگشتی تamar از مرگ نجات یافت.
این انگشتی تا آخر دنیا حفاظی گشته است.
با این انگشتی خزانه‌های شاهانه مههور و گشوده شده‌اند.
این است انگشتی نامزدی تمامی دختران جوان،
عجایب با تو آراسته می‌شوند
ای انگشتی تحسین برانگیز،
با تو، دختران و پسران جوان نامزد می‌شوند.

متبارک باشی ای مسیح:
تو که با انگشتی، وفاداریت را بر پرستندگان نمایان ساختی.

اینک ای خداوند،
این انگشتی را با دعای مقدسین و کشیشان برکت ده
تا نام تو از طریق خادمینت جلال یابد

خوب آگاه است که داماد واقعی خودش را به طور کامل در نشانه هایی که به کلیسایش داد آشکار نموده است:

«روح و عروس می گویند: بیا!»

اگر مفهوم این لباسها و نشانه ها برایت زیاد روشن نیستند، برخی اسقفان لباسهای دیگری می پوشند که در عین حال همان معنی و مفهوم را دارند. اینک به شهادتی از کلیسای چین گوش فراده:

این ماجرا در زمستان سال ۱۹۸۵ رخ داد. شبی تاریک بود و چراغهای کوچه ها سایه های روشنی ایجاد می کردند. هوا در شمال چین همیشه بسیار سرد و درجه دماسنج خیلی زیر صفر می رود. مسافر غریب منتظر هیچ کس نیست. بعد از شام با رخوت تمام آماده خواب می شود.

زمانی که صدای در زدن کسی را می شنود با تعجب کامل در اطاق را باز می کند. پیر مردی خمیده و بیمار در مقابل در ایستاده بود که لبخندی آرام و عمیق بر لب داشت. سخنی نمی گوید اما اشاره می کند که می خواهد داخل شود. بسته ای کوچک در دست دارد. قبل از آنکه مسافر غریب بتواند چیزی بگوید مهمان ناخوانده داخل اطاق می شود. پیرمرد با صدایی که به سختی قابل شنیدن بود زمزمه می کند: «من ملکیور ژانگ



شمایل «مسیح در جلال»

جوان: شاید در مراسم آیین مقدس این گونه باشد، اما در زندگی روزمره گاهی با هم تفاوت دارند. به خاطر دارم...
پیر: البته، شخصی که در تقدیس اسقفی روح القدس را می یابد انسانی مثل ما باقی می ماند گاهی ضعیف و ناتوان و گاهی خطاکار. خود حضرت پطرس رسول عیسی را انکار نمود. درست است که بعضی اوقات نمی توان حضور مسیح را در رفتار اسقف بازشناسی ولی به کار روح القدس ایمان داشته باش و این کلام مکاشفه را به یادآور که

اسقف گزیوانزی *fL]k Ubn]k* هستم».

مسافر غریب تردید می‌کند چرا که روزهای متوالی برای دیدار با اسقف تلاش نموده بود ولی مقامات دولت چین صریحاً چنین امکانی را رد کرده بودند. پیرمرد اضافه می‌کند: «بله، من خودم هستم ژانگ کسینگ (*M Ub[_YI]b[*)، آمده‌ام تا در حقم لطفی بکنی؛ این بسته را به دست حضرت پاپ برسان». آنگاه دستهای مسافر غریب شروع به لرزیدن می‌کنند. در حالی که پیرمرد بسته را باز می‌کند و دو دست شلوار رنگ و رو رفته و رفو شده و پیراهنی که شماره‌ای بر آن چاپ شده را بیرون می‌آورد احساسات مسافر غریب به اوج خود می‌رسد.

پیرمرد می‌گوید: «به پاپ بگو که این لباسها را در تمام طول اسارت‌م بر تن داشته‌ام. اینها شواهد محبتی هستند که مسیح در قلبم قرار داد و شواهد صلح و آرامشی که مسیح به من بخشید. در زندگی‌م فقط مسیح و کلیسایش را محبت نموده‌ام».

مسافر غریب در حالی که از شدت تاثیر گریه می‌کند در مقابل این انسان که فقط پوست و استخوانی ازش مانده به زانو می‌افتد. عالیجناب ملکیور ژانگ بعد از سی سال زندان به تازگی آزاد شده بود. سه سال بعد در ششم نوامبر ۱۹۸۸ در حالی که باز اجازه ملاقات با «بیگانگان» را نداشت به علت سرطان درگذشت.